

سخنی با بان کی مون



فخرالدین احمدی سواد کوہی

نام کتاب: سخنی با بان کی مون

مؤلف: فخرالدین احمدی سوادکوهی

ناشر: مؤلف

سال: ۱۳۹۳

nategh54@yahoo.com

تفنگ

برادری

از ما می گیرد

تو

برادری کن

تفنگی بدست نگیر

درود بر زندگی

و سلام بر انسان که زینت بخش کیهان است

هرشب، البته بر حسب مشغله ی کاری زیاد می توانید شبی از شب ها، کنار پنجره ی اتاق خود گوش تیز کنی. ضجه ای خواهی شنید. ضجه ای شبیه جیغ زنی که مصیبت و اندوه بزرگی را تحمل می کند. شیون انسانی از گوشه ای از کره ی زمین که استخوان آدمی را می لرزاند. انسان باید به اوج درد رسیده باشد تا شیوه و ضجه سر دهد. آیا انسانی است که بیهوده فریاد بکشد؟ اما چه دردی انسان را اینگونه به شیون و جیغ وا می دارد؟ شیون حامل پیام بزرگی است. عمق یک فاجعه. آیا احساس نمی شود درد مشترکی تمام انسان ها را نابود می کند؟ دردی که از آن تمام انسان هاست. همه با درد مشترک خود آشنا هستند. اگر تمام انسان های دردمند و ستمدیده، این لحظه شیون سر بدهند چه اتفاقی می افتد؟ کدام گوش و کدام دل تحمل شنیدن سیل خروشان فریاد آدمی را دارد؟ چه دنیایی ساخته و پرداخته شده است؟

این تمدن انسانی نیست.

این تمدن، یک تمدن تکامل یافته نیست.

این تمدنی که در آن زندگی می کنیم، شایسته ی انسان نیست، چرا که انسان این زندگی را به ویرانی و بی اخلاقی و فلاکت کشانده است.

این تمدن بیمار است که بوی عفونت اش آزاردهنده شده است.

این تمدن آلوده ی خرافات و استثمار و ستم است که از منزلت و ارزش انسانی بدور است.

این تمدنی است که گرفتار توطئه و ترفندها برای منفعت جامعه سرمایه داری است.

تمدنی که هوشمندانه و آگاهانه فقر می زاید و فقیر تربیت می کند.

تمدنی که شکاف و اختلاف طبقاتی عظیم و غیرقابل تصور جهانی ایجاد کرده و از این شکاف سرمداران نهایت استفاده را می برند.

تمدنی که مرگ میلیون ها انسان برای سران سیاسی هیچ اهمیتی ندارد.

این چه تمدنی است که میلیون ها میلیون انسان گرسنه و دربدر از وطن و ستمدیده را در خود پنهان کرده است؟

تمدنی که انسان امنیت و آسایش زندگی ندارد و آیا این زندگی ارزشمند است؟

رفیق بان کی مون

شاید زمزمه شبانگاهی ام شما را کنجکاو کرده باشد از کجای جهان حرف می زنم؟ من از یک جغرافیا نیستم. من از اهالی زمین هستم. هم نژاد و هم خون دیگر آدمیان. در ایران زندگی می کنم. بیشتر زنده ام تا اینکه بخواهم زندگی را تجربه کنم. نیمی از شب گذشته و تمام این مدت می اندیشم چگونه کودکم را نجات بدهم؟ کودکم به تلویزیون ، این قاب کوچک جادویی عادت کرده است. می ترسم از قاب کوچک جادویی که نمادگاه جنگ و کشتار می باشد. تماشاگاه ترس و وحشت و آوارگی انسان ها. قاب کوچکی که اتفاقات بزرگ غیرانسانی را در کمال خونسردی به نمایش می گذارد. آنهم برای ما انسان های بزرگسال که تنها مدعی انسان بودن هستیم. ولی کودکم محو حوادث ترسناک شده است. قبایل دردمند و گرفتار را نشان می دهد و کودکم می پرسد اینها که اند؟ می ترسم بگویم همه ی این هایی که مشاهده می کنیم که می کشند و عده ای دیگر به طرز فجیعی می میرند، انسان هستند و او در پاسخ بگوید آیا من هم باید انسان بکشم؟ این سوال عمق یک فاجعه است.

قاب کوچک جادویی اتفاق تلخ و دردناک و خوف انگیز انسان ها را نشان می دهد که در جهان هنوز جریان دارد. انسان این گنجینه ی مقدس هستی، در قاب جادویی لت و پار و کشته می شود.

رفیق بان کی مون

هر چه دستمال به قاب جادویی می کشم چیزی عوض نمی شود. جهان تغییر نمی کند. جنگ و کشتار تمام نمی شود. انسان ها همچنان آواره و دربدرند. زن ها و کودکان در بازار سیاه فروخته می شوند. زن ها و مردان استثمار شده اند. کودکان بیگاری می کشند. اعضای بدن انسان دیوانه وار خرید و فروش می شود. دستمال کوچک من قدرت حذف تمام بدبختی های جامعه ی بشری را ندارد.

به دستمالم امیدوار نیستم که تنها خاک روی قاب جادویی را تمیز می کند نه فلاکت جهان بشری. کودکم دگر بار می پرسد این ها که اند؟ چرا می میرند؟ چرا می کشند؟ می ترسم بگویم نام این رفتار زشت و ناپسند و خانمانسوز این رفتارهای غیرانسانی جنگ است. بگویم و او هم در باورش به این نتیجه برسد و بیاموزد با دیگر انسان ها بجنگد و می ترسم ذهن کودکم و دیگر کودک های دنیا به نمایش ها عادت کرده و جنگ و خشونت را جزء رفتار خود قلمداد کند.

رفیق بان کی مون

به نظر شما چه باید بگویم؟ بگویم کودک من ، همه ی انسان ها از نسل تو هستند؟ یک انسان اما در کمال تاسف نیمی از انسان ها بی آنکه بدانند چرا باید بمیرند، در یک بی خبری به طرز فجیع و غم انگیزی کشته می شوند. زندگی خانوادگی خیل عظیمی از افراد متلاشی می شود. اشخاصی برای بقای حکومت و یا منافع شخصی خود دیگر انسان ها را قربانی می کنند. می ترسم بگویم و او هم بگوید آیا من هم باید کسی را بکشم؟ براستی که شرم آور است.

جنگ آیا بدترین و کثیف ترین میراثی از عصر بربریت نیست که نسل امروز دست آویز این میراث زشت شده است؟ در زمین جا به اندازه ی کافی هست. نباید جای دیگران را تصاحب کرد و به حریم دیگران تجاوز کرد. هر انسانی در این زمین جایی برای خود دارد. هر کودکی که به دنیا می آید بخشی از زمین و زندگی سهم و حق اوست. با بدنيا آمدن یک کودک باید طبل بزرگ زندگی را با اشتیاق بصدا درآورد تا همگان بدانند زندگی هنوز جریان دارد.

به کودکم بگویم این شکل و شمایل و ساختار فیزیکی، نشانه‌ی انسان بودن است؟ با بودن جنگ و فقر و نسل‌کشی و تجارت انسان چگونه بگویم شرافت و اخلاق و انسانیت اصیل‌ترین نشانه‌ی انسان بودن است. او این معیارها را با چنین دنیای ترسناک قاب جادویی باور خواهد کرد؟

بن لادن، صدام، ملا عمر، سید حسن نصرالله، بشار اسد و...، این شخصیت‌ها که اندیشه‌اشان بوی خون و مرگ می‌دهد را می‌توان در صف انسان گنجانده؟ نشانه‌هایی از آدمیت در آنها هست که اینگونه بی‌رحمانه دست به کشتار مردم بیگناه زده و یا دیگران را برای ناچیزترین چیز زندگی به جنگیدن و کشتن واک می‌دارند؟ منطق جنگ را محکوم می‌کند و نمی‌توان اصطلاح جنگیدن منطق را به میان کشید. جنگ رفتار و معیار قشنگی در زندگی نیست. حتی گرسنگی و فقر نیز یک فاجعه است. زندگی در این قرن غم‌انگیز شده است. یک تراژدی سیاه.

آری، من از اهالی زمین هستم. من از یک جغرافیا نیستم. بر خلاف تمام سیاستمداران دنیا که کشورها را، انسان‌ها را، مرزبندی کرده‌اند کاملاً آزادم و در خیالم تمام انسان‌ها حق دارند از هر مرزی بگذرند و با هم مهربان باشند. هر مرزی جز حریم خصوصی و اخلاقی است که باید پایدار و محفوظ بماند. دیگران در آزادی ذهنی ام سهیم هستند. چرا انسان‌های هر دیار حق و اجازه‌ی همزیستی مسالمت‌آمیز ندارند؟ انسان‌های هر دیار از شیوه‌ی حکومتی چقدر ترسیده‌اند؟ چقدر نسبت به دیگر انسان‌ها بی‌اعتماد شده‌اند؟ قاب جادویی و اخبارها چه راحت زن فروشی، تجارت و خرید و فروش اعضاء بدن انسان، کودک ربایی، کودک فروشی، کودک‌آزاری، استثمار انسان، را اعلام می‌کند؟

قاب جادویی اعدام، آوارگی، جنگ و کشتار، اعدام و سنگسار را نمایش می‌دهد؟ هر چند می‌دانم و می‌دانید این تمام اتفاقات زندگی نیست و چقدر از ماجراها سانسور می‌شود؟ آیا این زندگی انسانی است؟ آیا این رفتارها بازی یک سیستم بیمار سرمایه‌داری نیست؟ چرا باید پدیده‌ای بنام جهان سوم و در حقیقت نماد فقر و فلاکت هستند، وجود داشته باشد؟ کشورهای ابر قدرت و استثمارگر، با نابودی دیگر کشورها و مردمان بقای خودشان را قوت و تدوام می‌بخشند. ماندگاری به چه قیمتی؟ به قیمت نابودی دیگر ممالک و نسل‌کشی؟ فرار و کوچ خیلی از انسان‌ها را به دیگر سرزمین‌ها شاهد هستیم. آنهم با چه وضع اسف‌ناکی که گاهی قربانی تبعیض نژادی می‌شوند. انسان‌هایی که در سرزمین خود حق زندگی ندارند، محکوم به ذلالت و فلاکت و بردگی‌اند. روشنفکرانی که برای عقایدشان شکنجه و

حلق آویز می شوند. زندان های دنیا پر از انسان های عصیان کرده شده است. جامعه آنها را به یک عصیان مهار نشده کشانده است. مهاجران زیادی را در اقسا و نقاط جهان شاهدهیم که از گریختن فضای رعب و وحشت و فلاکت و حکومت دیکتاتور منشانه با چه وضع دلخراشی از جغرافیایی می گذرند که اکثریت آنها گرفتار مرگ می شوند. یا توسط فرصت طلبان درست روی مرز و محدوده جغرافیایی، استثمار و خرید و فروش می شوند. کودکان بی شماری از آغوش مادرشان ربوده و در معادن و دیگر کارهای طاقت فرسا به بیگاری کشیده می شوند.

این است قرنیه که امروز ساخته ایم و این قرن را با همه امکانات و سیستم بیمار جهانی با همین شیوه غیر انسانی باید تحویل نسل نیمه راه و نیامده بدهیم؟ چه آینده ای را برای نسل بعد تدارک دیده ایم؟ شرم آور است و این تمام اتفاقات روزگار نیست. خیلی از فجایع نه اعلام می شود و نه به چشم می آید. امروز کسی در هیچ جای جهان امنیت جانی و آسایش زندگی ندارد. اکثریت نخبگان که باید نسبت به جامعه ی بشری احساس وظیفه و مسئولیت کنند، در کمال تاسف و ناباوری نقشه ی انهدام جامعه ی بشری و آینده می کشند. این همه کارخانجات اسلحه سازی ، تشکیلات هسته ای و بمب اتم ، جنگنده های ویرانگر، ارتش آهنی و جنگجویان بی رحم که فقط کشتن می آموزند و کاش لحظه ای حس بشر دوستی را در خود تقویت می کردند. یا می آموختند انسان مقدس است که زندگی حق اوست و دیگر برای دیگر کسی را نکشند. انسان در اجتماع انسانی معنا می یابد. هیچ می دانید آقای کلاشینکف چقدر به خون ها ریخته شده و انسان های بی گناه بدهکار است؟ او آگاهانه چیزی خلق کرد که می دانست بالای جان آدمیزاد خواهد شد. او در برابر تاریخ و وجدان بشریت محکوم است. با هوشیاری و با خرد ، دشمن انسان را خلق کرد. دست ساخت بشر ، دشمن سرسخت خودِ بشر شده است. نیم نگاهی به دیگر سرزمین ها بینداریم.

آفریقا، انسان های زجر کشیده و ستمدیده همچنان در فقر و گرسنگی مفرط بسر می برند. یا مردان و زنان و کودکان برای یافتن الماس استثمار شده و در معادن در فلاکت بارترین رفتار می میرند. مردمان آفریقا یک مشت پوست و استخوان مانده اند. از ناخوری و سوء تغذیه در چند قدمی مرگ ایستاده اند. در نسل های گذشته مردم لاغر آفریقا نشان بردگی بر تن آنها بود و زنجیر بردگی بر گردن آنها و در بازار سیاه فروخته می شدند و اما امروز این بردگی مدرنیته شده است. هر چند ماهیت برده داری و خشونت و رفتار غیر انسانی تغییری نکرده است. آیا این تمدن دست ساخت بشر فرمالیته و پوشالی نیست؟ تمدنی با

که لباس رنگارنگ و لعاب می فریید. انسان ها از دوست داشتن و احترام باز مانده اند. ما در عصر بربریت گرفتار مانده ایم.

رفیق بان کی مون

تا زمانی که همه ی انسان ها به احترام هم قیام نکنند و به یک شناخت و اتحاد جهانی نرسند، هیچ اتفاقی خوشایندی نخواهد افتاد. با پیشرفت چشمگیر علم و تکنولوژی ، متفکر و متخصص و تئوریسین ، با نصایح و پندهای اخلاقی پیامبران و فیلسوفان، چرا جهان درست نمی شود؟ آیا سردمداران و سران سیاسی تمایل به مسکوت ماندن فکری و فرهنگی دیگر ممالک هستند؟ چه نسل بدی که جنگجو می پروراند نه دوستدار زندگی. ما زندگانی را در آستانه ی نابودی کشانده ایم. کودکم باز می پرسد این آدم ها چرا می جنگند؟ برای چه می کشند؟ چگونه بگویم جنگ رفتار غریزی حیوانات و توحش است که از عقل و شعور و احساس انسانی بدورند؟ بگویم تنها نامشان انسان است و بس؟ بگویم این انسان ها خودشان هم نمی دانند چرا باید کشته شوند و جنگجویان هم شاید ندانند چرا می کشند. زندگی ، زمین، حق حقیقی تمام موجودات است. هستی برای همه ی موجودات جهان است. آیا می توان به آسمان دستور داد تا نبارد؟ چگونه به انسان ها می گویند زندگی نکند؟

رفیق بان کی مون

چرا سازمان ملل آمار دقیق و درستی از وضعیت رفتارهای غیرانسانی و قربانیان و وضعیت نامناسب زیستی بشر ارائه نمی دهد؟ چرا سازمان ملل از خیلی موارد تلخ روز چشم پوشی می کند؟ چرا سازمان ملل در برابر کشتار بی رحمانه بشار اسد دیوانه و دیکتاتور سکوت کرده است؟ چرا مردم دنیا تنها نظاره گر صحنه های دلخراش مردمان سوریه هستند؟ در این قرن و شکوفایی تکنولوژی که مدعی پیشرفت هستیم، استفاده از سلاح شیمیایی آنهم برای مردمان بیگناه نهایت جنایت است. یک جنایت کثیف. چرا مردمان جهان متحد نشده و در برابر رفع چنین حکومت های دیکتاتور منبانه و خونخواری ، برای دفاع از دیگر انسان های بی پناه دست به اعتصاب نمی زنند؟

آری ، من از یک جغرافیا نیستم. من از آفریقا سرزمین سیاه و زجر هستم. از چین، کره جنوبی ، از آمریکا ، ژاپن، کره ، آلمان ، تایلند و دیگر کشورهای دنیا هستم. هر جای دنیا. من از اهالی زمین هستم که سر جای خود زندگی می کنم و درصدد تصاحب گرفتن جای کسی نیستم. قلبم از شدت این اندوه

سنگین درد می کند. مغزم از فشار این همه فجایع که قاب جادویی نشان می دهد در حال انفجار است. بزرگترین کار ما بعنوان یک انسان، دیدن کشته شدن و خبرهای هولناک غیر انسانی از قاب جادویی است. انسان هایی از نژاد و خون ما. انسان هایی از جنس خودمان. چقدر زن و مرد و کودک با حمله شیمیایی بشار اسد کشته شده اند؟ همه جنازه های ردیف شده را دیده ایم که جنون آمیز بوده است. بشار اسد برای حکومت می جنگد نه برای آسایش مردم و ملت خودش و آیا این دولت ارزشمند است؟ چرا سران سیاسی سوریه را تحریم همه جانبه سیاسی نکرده اند؟ در عوض کشورهایی که سعی در خودکفایی داشته و دارند مورد تحریم تمام کشورهای ابرقدرت قرار می گیرند؟ چرا عده ای از کشورهای همجوار به سوریه کمک می کنند؟ چرا کشورهایی برای ماندگاری بشار اسد هزینه های کلان مالی و سیاسی می کنند؟ سوریه پایگاه نظامی و اقتصادی کشورهای همجوار است و جوامع ملل در برابر جنایت بشار اسد سکوت کرده اند؟ چقدر بی رحم شده ایم؟ چقدر از زنها و مردان توسط طالبان دگماتیسم تیرباران می شوند؟ چقدر از زنها در کشورهای مذهب زده جهان سنگسار می شوند؟ تصور سنگسار وحشتناک است. این اتفاق شوم و دردناک در کشورهای مذهب زده و جهان سوم و فقیر یک قانون الهی قلمداد شده است و برآستی سنگسار کنندگان آیا بویی از انسانیت برده اند؟ پدری متعصب و مذهبی دخترش را بطرز فجیعی سنگ باران می کند که چرا عاشق شده است!! چرا سران سیاسی و سازمان ملل با چنین پدیده های شومی مبارزه نمی کنند؟

در این قرن ، در این عصر ارتباطات و پیشرفت علم و تکنولوژی، جنگ ، فقر و گرسنگی و تجارت انسان یک فاجعه است. یک رفتار غیر عقلانی که در مخیله ی انسان نمی گنجد و از خود می پرسد که آیا این انسان ها هستند که این چنین دیگرکشی آموخته اند؟ باید برای سیاستمداران دنیا متأسف بود و با صراحت اعلام کرد همه ی ما بعنوان یک انسان شکست خورده ایم. تا یک فقیر و یک گرسنه و یک زندانی سیاسی و یک انسان بعنوان برده هست، ما تمدن و نسل شکست خورده ایم. ما زندگی را باخته ایم. چنین مواردی موجب شرمساری این نسل و این عصر آشفته است.

رفیق بان کی مون

فقر پروری، تجارت زن و دختر، به بردگی کشیدن کودکان، استثمار عظیمی از کارگران توسط سرمایه داران و کارفرمایان و غول های جهانی ، دیگر ممالک ها به اسم دین و مذهب و عقاید شخصی

موجب عقب ماندگی و پیشرفت شده اند و خسارت این مسایل غیر قابل جبران خواهد بود که مایه ی تاسف است.

تمام اتفاقات غیر انسانی، خبرهای هولناک در حافظه ی تاریخ می ماند و باعث شرمساری نسل آدمیزادی است که خود را از هر جهت تکامل یافته فرهنگی و عقلانی می داند. انسان باید شایستگی اش را برای زیستن مسالمت آمیز به اثبات برساند. آری ، تنها در حرف نه، بلکه در عمل و رفتار باید انسان بود.

رفیق بان کی مون

دنیا دو جنگ بزرگ و ترسناک را تجربه کرده است. جنگ ویرانگر و خانمانسوز که چند نسل بعد از آن از تصویرش به وحشت می افتد. سینما تنها بخشی از جنگ های جهانی را به نمایش گذاشته است که خیلی از موارد دیگر به چشم نیامده و نمی گذارند کسی خبردار شود. چقدر انسان کشته شدند؟ چه تعداد غیرنظامی در جهان قربانی شدند؟ در جنگ بعدی جهانی آیا از نسل انسان کسی باقی خواهد ماند؟

کودک کنجکاوم با دقت و هوشیاری صحنه های دلخراش را تماشا می کند و باز هم می پرسد آیا من هم انسانم؟ و چه پاسخی دارم؟ می ترسم خیال کودکم مسموم شود. ذهن کودکم زخم بردارد. می ترسم قلبش در سیاهی فرو بیفتد. قلب آدمی بزرگترین و مهمترین ابزار و سازه ی انسان است که می تواند با دیگر انسان های هر دیار ارتباط برقرار کند. تنها قلب است که بین تمام انسان های دنیا زبان مشترک دارد. پس بگذارید قلب انسان ها سخن بگوید. گاهی می اندیشم تربیت شده ی کدام نسل یا کدام تئوری هستیم که نسبت به هم بی تفاوت و بی رحم شده ایم؟ آینده با تهدید بزرگی مواجه شده است. حمله ی موجودات فضایی به زمین به اندازه ی جنگ های ویرانگر بشر خطرناک و غم انگیز نیست. درد بزرگ این است که انسان چرا به دیگر انسان حمله کرده و یورش می برد؟ چرا انسانی برای نابودی دیگر انسان این همه نقشه تدارک می بیند؟ شاید موجودات فضایی مثل انسان احساس و اخلاق و شرافت معنایی نداشته باشد؟ اما برای انسان چطور؟ جنگ های اخیر در کشورهای سوریه و افغانستان ، عراق ، تجارت انسان و دیگر بلایای انسانی در حقیقت بی لیاقتی و عدم شایستگی ما را نشان می دهد. ما گویا و نماد همه ی فلاکت ها هستیم و آیندگان این را به وضوح خواهند فهمید.

من از اهالی زمین هستم که برای تمام انسان های هر دیار دست دوستی تکان می دهم و دلم می خواهد برای کودکان دنیا که نیمی از آنها در فقر و فلاکت بسر می برند، قصه تعریف کنم. آیا وقت آن نرسیده تا سیاستمداران و سرمایه داران و گردانندگان گردهم آیند و از رفتارهای فرمالیته و به ظاهر انساندوستانه پرهیز کنند و برای احترام و شاد زیستی جامعه ی بشری تدبیری بیندیشند؟

یا بگذارند هر سرزمینی در هر کجای دنیا بدون دغدغه و خطری نفس بکشند و زندگی کنند. آسایش زندگی داشته باشند. همدیگر را دوست بدارند. برای فقر زدایی تمام توان خویش را بکار گیرند. چطور ممکن است سیاستمداری برای منافع خویش ملت دیگری را به نابودی بکشاند؟ انسان ارزش دارد. پرهیبت و شکوهمند است و چه طنین زیبایی دارد انسان! همین انسانی که او را دچار سرنوشت شومی کرده اند.

رفیق بان کی مون

هیچ می دانید چقدر از انسان ها که برای آزادیخواهی و برقراری عدالت اجتماعی و رفع شکاف و اختلاف طبقاتی ، برای پایداری انسانیت و اخلاق ، حمایت از فقرا سالیان سال در حبس اند؟ وضعیت اسف ناکي که در زندان ها دارند غیرقابل باور و تصور ماست. در زندان بدور از چشم خیلی ها حلق آویز می شوند. اعدام در بعضی از جوامع بیداد می کند. در زندان مورد تجاوز و آزار و اذیت قرار می گیرند. ما چقدر زود فراموش می کنیم؟ چقدر زود به انسانیت و معیارهای اخلاقی و انسانیت پشت پا زده ایم؟ چقدر زود بودنمان را بعنوان یک انسان، همزیستی مسالمت آمیز، لذت صلح و دوستی را ، فداکاری فداکارها را از یاد برده ایم؟ انسان بودن ما زمانی لذت بخش و شگفت انگیز و ارزشمند است که این شگفتی و آزادی و صلح را برای همه ی انسان های زمین بطور یکسان بخواهیم و شادی و اندوه هایمان را سهیم باشیم. انسان در کنار دیگر انسان ها معنا می یابد.

رفیق بان کی مون

به کودکم چه بگویم که قاب جادویی او را جادو کرده است؟ شما چه پاسخی برای کودک خود و دیگر کودکان جهان دارید؟ کودکانی که در بدترین شرایط روحی و روانی و جسمی چشم امید به شما و سازمان ملل دوخته اند. حکایت دروغین را تا کجای تاریخ تکرار کنیم و کودکانمان را بفریبیم؟ چشم پوشی وقایع هولناک روز، در حقیقت خویش فریبی است. در حالیکه به انسانیت و شرافت خودمان لطمه

می زنیم. کودکانمان اگر روزی حقایق را بفهمند شوکه می شوند از جهانی که برایشان ساخته ایم. بنایی که کج چیده شده و آنها در تاریخ راه خویش را گم می کنند. آری، من یک انسانم. انسانی که درد را می شناسد. در جامعه اش تمام دشواری ها را تجربه کرده است و مصیبت و اندوه بزرگ جهان را بخوبی درک می کند. وضعیت اسف ناک دنیا را بخوبی می فهمد.

رفیق بان کی مون،

به اعتقاد من تا زمانی که انسانی در دورترین نقطه ی دنیا، تک و تنها برای آسایش و امنیت و انسانیت دیگر انسان ها می کوشد ، باید به زندگی امیدوار بود. تا مادامی که آدمی صادقانه از همه چیز خود می گذرد برای دیگر هموعان باید امیدوارنه با او همصدا و همقدم شد و از زندگی حرف زد. انسان در این مواقع نباید از تلاش و کوشش انساندوستانه باز ایستد. انسان احترام می خواهد. انسان ارزش دارد. انسان طنین زیبای خود است. زمین بی انسان بی ارزش است. انسان برازنده ی زندگی است و زندگی شایسته ی اوست. انسان زمانی که نمی جنگد و به حریم دیگران برای منافع شخصی خود ، احترام می گذارد و تجاوز نمی کند ، در واقع در حریم انسان بودن باقی می ماند. چطور امکان دارد انسانی خود را یک انسان اجتماعی بداند ولی برای همان اجتماع یک تهدید و مخرب باشد؟ به اعتقاد من در زمین تنها یک نژاد هست و آنهم انسان است. دنیا با فرمان کدامین سرمایه دارانی پیش می رود که اینچنین آشفته و بی در و پیکر شده است؟ سیستم حکومتی سرمایه داری با این تبلیغات و هزینه های هنگفت وسنگین آینده و جهان بشری را تهدید به نابودی می کند؟

جناب بان کی مون

آری، باید امروز نسبت به هم احساس وظیفه و مسئولیت کرد و دیگران را دوست داشت. زندگی دوستدار می خواهد نه خونخوار. دیگر از قاب جادویی تلویزیون می ترسم هر چه دستمال می کشم، چیزی عوض نمی شود. جهان تغییر نمی کند. ما انسان هستیم. از اهالی زمین. از یک قبیله که ما را مرزبندی کرده اند که این سیاستگذاری شایسته ی ما نیست. سازمان ملل بعنوان یک نهادی مردمی که در مرکزیت جامعه ی بشری برای تداوم و سلامت بشر تشکیل شده است، باید درصدد برقرای صلح جهانی باشد نه اینکه سازمان ملل نیز تحت تاثیر عوامل سرمایه داری یا کشورهای ابرقدرت قرار بگیرد. سازمان ملل متحد بعنوان یک پایگاه کاملاً انسانی مورد احترام تمام جوامع باشد. دیگر کشورهای عضو سازمان ملل

متحد را وادار به رعایت حقوق و بیانیه‌ی حقوق بشر کند و برای انسان مداری و صلح از هیچ کمکی دریغ نرزد. سازمان ملل موظف است صلح و امنیت، آسایش تمام کشورها را فراهم سازد. باید با راهکارهای ضربتی و فوری برای ریشه کن کردن فقر و گرسنگی بزرگتر خطر جهان، اقدام کند. سازمان ملل متحد برای تمام انسان هاست نه برای ابرقدرت ها و سران سیاسی و سرمایه داران بزرگ. سازمان ملل هیچ تبعیض و تفاوتی مابین انسان ها نباید قائل شود و همه را به یک چشم محترم بشمارد. سازمان ملل پناهگاه امنی برای اهالی زمین باشد. سازمان ملل نباید در یک محدوده جغرافیایی محدود و محصور شود. به بیانیه های فرمالیته‌ی صلح اکتفا نکند. هر کس پشت هر تریبونی زیباترین شعارها را سرمی دهد که خود در رعایت همان شعار ناتوان و عاجز است و این خودفریبی و انسان فریبی شرم آور است. کودکم هنوز پای قاب جادویی حوادث تلخ را دنبال می کند و از خود می پرسد آیا جنگ و فقر گرسنگی و برده داری ، تجارت انسان، استثمار انسان توسط دین و مذهب و سرمایه داران ، خرید و فروش اعضاء بدن انسان از میان خواهد رفت؟ آیا این رفتارهای ظالمانه را پایانی هست؟ آیا یک جامعه‌ی برابری و برادری و متعادل در جهان شکل خواهد گرفت؟ انسان این عصر خالی از هویت شده است. هر انسانی شایسته است لیاقت خویش را نشان بدهد. به زندگی اثبات کند که برای زیستن ارزش و هدف دارد. شب از نیمه گذشته است. می دانم در سیاهی شب، هزاران هزار اتفاق تلخ و دردناک، در اقصا و نقاط جهان جریان دارد. درست همین لحظه ، انسان هایی در هر کجای دنیا آواره اند. کنار و گوشه های خیابان در سرمای این فصل پرسه می زنند. حتی یک سرپناه کوچک و نمود برای آنها نیست. همین لحظه انسان هایی سردرگم اند. زیر شلاق و تازیانه اند. بیگاری می کنند. زنها مورد تجاوز قرار می گیرند و دست به دست می چرخد و جیغ روح آنها را کسی نمی شنود. زن همچنان یک کالاست. زن وظیفه اش تامین و تغذیه نیازهای جنسی مردان است. کودکان پشت ویتترین با حسرت به غذا نگاه می کنند. کودکانی مورد آزار و اذیت قرار می گیرند و شکنجه می شوند. کودکانی که از پدر و مادر خودشان هم گرسنه ترند و . . . چه شب های غم انگیز دیگری در راه است؟ برابری و برادری تنها شعار شیرین این عصر شده است، در حالیکه انسان را از حرمت انداخته اند. چه دنیای دلهره آوری!!

رفیق بان کی مون

به اعتقاد شما ویرانی هایی که جنگ به بار آورده آیا بازسازی شده است؟ زخم و آسیب های جسمی روحی روانی انسان ها مرمت شده است؟ ویرانی هایی که جنگ به بار می آورد هیچ وقت فراموش نمی

شود. روان زخمی و روح بیمار انسان، انسانیت لگدمال شده را چگونه می توان مرمت کرد؟ کدام جنگجویی همان اندازه که قدرت کشتن دارد، می تواند قدرت ساختن داشته باشد؟ مرگ هر انسانی باید ما را هوشیارتر کند ، که در انجام وظایف اخلاقی و انسانی خود موفق نبوده ایم و در برابر هممنوع خود کوتاهی کرده ایم.

رفیق بان کی مون

شما معتقد هستید سه رکن اساسی سازمان ملل یعنی صلح و امنیت ، توسعه و بدون تامین رفاه هماهنگ نمی توان انتظار صلح و امنیت و رعایت حقوق بشر را داشت. هر چه می اندیشم و در سخنان شما عمیق تر می شوم بر شگفتی ام افزوده می شود که ممالک تحت پوشش سازمان ملل متحد خود به این سه رکن اساسی پایبند هستند؟ همین سه رکن تا چه اندازه برای نیروهای انسانی سازمان ملل نهادینه شده است؟ آیا این موارد را رعایت می کنند؟ دیگر کشورها می کوشند تا در جامعه ی خود این سه رکن اساسی را بدون تهدید و اسلحه پیاده کنند؟ با بودن بشار اسدها ، سید حسن نصر... ها، طالبان ها ، القاعده ها ، دیگر جریانات و حزب های افراطی و جنگ طلب و ... نمی توانیم مدعی یک زندگی عالی تر و یک تمدن تکامل یافته ی انسانی باشیم. دولتی که مردمش را تیرباران می کند فاقد ارزش و احترام است و نشان می دهد حتی سازمان ملل از بدو تولدش در برقراری صلح موفق نبوده است. این تمدنی بربریت با لباس خوش رنگ به شیوه ی مدرنیته می فریبد که تنها از انسان و از صلح و دوستی صحبت می کند.

رفیق بان کی مون

دوست دارم کودکم دنبال پروانه ای بازیگوش بدود یا گنجشکی دوره گرد تا اینکه به اسباب بازی کلاشینکف روی بیاورد که خود آغاز گر یک جنگ فکری خواهد شد . اسباب بازی های جنگی مقدمه ای برای جنگ حقیقی است که این مقوله مرا می ترساند. یا اینکه محو قاب جادویی بشود که نمادگاه ترس و وحشت و کشتار دسته جمعی انسان ها شده است. دوست دارم کودکم گلی در هر کجای زمین بکارد و بفهمد هیچ سلاح جنگی قابل کاشت و رشد نیست. مهم تر اینکه اسلحه مفید انسان ها نیست. آری ، ما در آستانه ی فروپاشی و ویرانی ایستاده ایم. ما در چند قدمی سقوط و انحطاط ایستاده ایم و تمدن و تکنولوژی دست ساخت بشر بر روی ما آوار خواهد شد. سران سیاسی باید بیاموزند تا

جهاندار باشند نه جهانخور. بدانند بدون دیگر انسان ها هیچ چیزی نیستند جز یک انسان تنهای تنها. باور کنند دنیا رو به ویرانی پیش می رود. رو به انحطاط انسانی و فضایل اخلاقی که این هشداری بزرگی است که اگر جدی گرفته نباشد آینده ای را منتظر نباشیم. یک انسان در جامعه ی انسانی تهدیدی برای دیگر انسان ها نمی شود. شیوه ی زندگی مردم این عصر، گویای یک جهان امن و بی اعتباری است که سعی در فریفتن هم داریم و می کوشیم دنیا را بر عکس و طور دیگر نشان دهیم.

رفیق بان کی مون

من از اهالی زمین هستم. همه جای زمین خانه ی من است. گاهی یک سیاهپوست هستم و گاهی چینی ، از تبت ، هندوستان، ژاپن، آمریکا، لهستان ، روسیه و هر جای جهان احساس خویشاوندی می کنم، زیرا که من هنوز یک انسانم. دستمال به قاب جادویی می کشم و چیزی عوض نمی شود. دنیا به همان شیوه ای که تدارک دیده اند پیش می رود نه آنگونه که صادقانه باید در خدمت بشر باشد. انسان و خاک با هم و در کنار هم مقدس اند. دیگر چه فرقی می کند کدام انسان و کدام خاک ؟ آیا گردهم آیی سران سیاسی و چانه زنی آنها برای پایداری و استحکام دولت و حکومت است یا منافع ملت و جامعه ی بشری؟ برای خودشان است یا برای ملت هایی که هیچ دشمنی با هم ندارند؟ چرا مرزبندی های جغرافیایی و انسانی شدت می یابد؟ آری ، ما بعنوان یک انسان باید بیشتر از جنگجویان تلاش کنیم تا جنگ این پدیده ی ناخوشایند و ناپسند را از زندگی بشری حذف کنیم. تا اندازه ای که آنها دیوانه وار انسان می کشند، ما ملت های دنیا باید بیشتر همدیگر را دوست بداریم و عشق بورزیم. تا زمانی که دیکتاتورهای دیوانه ای چون بشار اسد و دیگران به سلاح شیمیایی و بمب و موشک و اسلحه مبادرت می ورزند ، ما انسان ها موظف هستیم به احترام انسان های ستمدیده تلاش و قیام کنیم و تنها از قاب جادویی نظاره گر جنگ این رخداد وحشیانه نباشیم. تا سران سیاسی جنگ را تشویق می کنند مسئولیت ما انسان ها نسبت به هم جدی تر و بزرگ تر می شود و بیشتر از حد توان خودمان کوشش کنیم برای یک زندگی عالی تر و بهتر که حق همه ی ماهاست. تا کارخانجات اسلحه و بمب سازی وسعت می گیرد ما نیز در مجاورت همان کارخانجات خانمانسوز باید پرورش گل و گیاه بزرگتری تدارک ببینیم و کوتاه نیاییم. گاهی می اندیشم آیا کسانی که اسلحه و بمب می سازند به این فکر می کنند که شاید این اختراع مرگبار روزی دامن گیر زن و بچه های خودشان بشود؟ آیا آنها حاضر برای تست و امتحان اختراع خودشان از فرزندانشان آغاز کنند؟

ما انسانیم و موظف هستیم مراقب شرافت خود و هموعان خودمان باشیم. موظف هستیم غرور انسانی هم را محترم بشماریم و در هر صورت از افکار و رفتارمان مراقبت کنیم تا به دیگران آسیبی نرسانیم. طبق آمار سازمان ملل در حدود ۱۹۰ میلیون مهاجر بین المللی در سال ۲۰۰۵ وجود داشته است و تا به امروز طبیعتاً بیشتر از حد تصور و باورمان شده است. سالانه بین ۶۰۰ هزار تا ۸۰۰ هزار انسان توسط قاچاقچیان از مرزها عبور داده و به فروش می رسند که ۸۰ درصد از این افراد دختر و زن هستند که در بازار سیاه و غیرقانونی مورد استثمار و بدرفتاری های جنسی و جسمی قرار می گیرند. آیا این ارقام که حتماً دقیق هم نیستند و بیشتر نیز می باشند، رقم کمی است که نسبت به آن بی تفاوت بمانیم؟

آری، در دنیا زن ها را وادار به خودفروشی می کنند. خرید و فروش می شود و تنها یک چیز در بازار سیاه جهان وجود ندارد. آنهم اخلاق و انسانیت است.

حدود ۴۰۰ میلیون کودک در اقسا و نقاط جهان در فقر شدید زندگی می کنند که این آمار و ارقام عمق یک فاجعه است که انسان را به شیون و جیغ می کشاند. درست شبیه جیغ زنی که از پشت پنجره خواهی شنید. این ارقام مایه ی تاسف انسان این عصر است. کودکم با قاب جادویی تلویزیون علاقمند شده است و من می ترسم کودکم را از زندگی، از من، از خلاق و انسانیت، بگیرد. آیا احساس نمی شود تمام بی نظمی های جهان با نظم خاصی پیش می رود؟

فقر دیگر انسان ها و ممالک در کمال تاسف منبع درآمد بزرگی برای سرمایه داران و تاجران شده است. تجارت از هر نوع اش. چه کالا و چه انسان. گاهی می اندیشم انسان اینقدر بی ارزش شده است؟ آیا من هم از این عصر هستم؟ ماهیت برده داری و ظلم و ستم و خشونت باقی مانده است. قربانیان تجارت انسان در جهان به بیش از سه میلیون نفر رسیده است و این رقم اگر سالانه باشد باید از زندگی و تمدن و فرهنگ بشری خداحافظی کنیم. کاهش فقر، فقرزدایی، ریشه کن کردن فقر، تمام این موارد بارها بارها توسط سیاستمداران و سازمان ملل فقط مطرح می شود و در عمل شاهدیم که تاثیرگذاری و عملکرد سازمان ملل خیلی کم رنگ است. دنیا به یک تکرار تهوع آور رسیده است. اما چرا نخبگان راهکاری برای رفع چنین مشکلات بزرگ و رفتارهای غیر اخلاقی نمی یابند؟ فقیرسازی و توسعه ی فقر پدیده ای است که هماهنگ و همسو با سیاستگذاری کشورهای ابر قدرت سرمایه داری که به شکاف و

اختلافات طبقاتی دامن می زنند. عده ای از سودجویان و فرصت طلبان از این شکاف ایجاد شده سود و درآمد هنگفتی کسب می کنند. اما کسب در آمد به چه قیمتی؟ به قیمت نابودی و انهدام خیل عظیمی از دیگر انسان ها و هموعان؟ انباشت سرمایه حتی در جامعه ی دموکراسی و سرمایه داری در واقع موجب تولید و توسعه فقر در دیگر ممالک می شود و از این فقر دیگر کشورهای جهان سومی را استعمار می کنند. سرمایه اندوزی شکاف طبقاتی را ایجاد می شود. دموکراسی و آزادی مهار نشده در حقیقت بستر مناسبی را برای هر گونه ظلم و ستم و استثمار را فراهم می کند. دموکراسی نیز پاسخگوی نیاز جامعه ی بشری نبوده است. دموکراسی خود صدها بلایای انسانی و رفتارهای غیر اخلاقی را در خود پنهان دارد. دموکراسی موجب ظهور و بلوغ ظلم مدرنیته شده است. جنین دیگر ظلم ها در آینده رشد و نمو خواهند کرد و بشر گرفتار مصیبت های دیگری می شود.

رفقی بان کی مون

فقر آیا اختراع انسان است یا باور مردمان جهان سوم را بپذیریم که تقصیر تقدیر است؟ فقر زائیده ی انسان است. اگر چنین باشد، آیا با کمک اکثریت کشورهای پیشرفته نمی توان فقر را ریشه کن کرد؟ سیاستمداران و اندیشمندان امروز ، تئورسین های جامعه سازی نمی توانند هیچ راهکاری برای نجات جهان از این بحران وحشتناک بیابند؟ سران سیاسی یک وجه بزرگ و متشکرک بین تمام انسان ها را از یاد برده اند که همان وجدان انسانی است؟ در اقسا و نقاط جهان، فقر به چشم می خورد. فقر فرهنگی ، فقر اقتصادی، فقر جسمی، فقر اخلاقی و . . . ، کمبود و کاستی و فقدان رنجی که بشر امروز می برد هم مادی است و هم معنوی. بشر به یک تکرار خنده دار و دلهره آور رسیده اند. وضعیت سیاسی بین الملل مساعد نیست و آشفتگی کنونی جهان خطر بزرگی برای آینده است. تمام انسان های دنیا تنها با کمک خویش می توانند آینده را از این بحران نجات بدهند. ادیان، مذاهب کهنه و نوظهور، مکتب های سیاسی ، تئوری فلیسوفان تا به امروز پاسخگوی جامعه ی بشری نبوده که اینچنین با جنگ و خون ریزی زندگی می کنند .

مهاجرت خیل عظیمی از انسان ها را شاهدیم که هیچ جای جهان ریشه ی زندگی نمی زنند. چه خطراتی را باید به جان بخرند. ترک از وطن، فروش تمام دارایی و زندگی ، ترک خویشاوندان، قربانی توطئه ی آدم فروش های مرز نشین دشوار است. به دشواری جان دادن. فاجعه در اینجا است که اکثریت

کشورهای مهاجر پذیر از انسان های آواره از سرزمین خویش، نهایت سوء استفاده های جنسی و جسمی کرده و حتی کودکان را استثمار کرده اند از آنها به ناچیزترین دستمزد بیگاری می کشند. فرقی نمی کند کدام انسان از کجای جهان. مهم این است که همه ی آنها یک انسان هستند. انسانی که جامعه ی سرمایه داری بی رحمانه آنها را پس می زند. ابزارهای مهم زندگی بی ارزش شده اند. جای ارزش و ضد ارزش تغییر کرده است. آیا احساس نمی شود سازمان ملل به تشکیلاتی سیاسی مبدل گشته است؟ پایگاه کشورهای خاصی که تنها جهت عرض اندام نظامی و قدرت سرمایه داری خود که در حقیقت هدایت کنندگان جهان اند. از روزی می ترسم که مردم دیگر به سازمان ملل بی اعتماد شوند. سازمان ملل را تنها بلندگویی که فقط شعار می دهد در خاطرشان بماند. سازمان ملل دیگر محل امنی برای پناهندگان و ستمدیدگان دنیا نباشد. چرا سازمان ملل نسبت به کشتارهای بی رحمانه بشار اسد دیوانه واکنشی نشان نمی دهد و اقدامات قانونی و دیپلماتیک از سوی آن سازمان صورت نمی گیرد؟ چرا سازمان ملل در برابر کشورهایی که نیرونی نظامی و سلاح های جنگی به حکومت بشار اسد هدیه می دهند برخورد جدی نمی کند؟ تنها محکومیت برای یک دولت مردم کش کفایت نمی کند، بلکه در برابر چنین حکومت های خونخواری باید جدی برخورد کرد و تمام انسان ها به احترام انسانیت انسان های قربانی قیام کنند. دولتی که به روزی زن و بچه های بی گناه و سالخوردگان بمب باران می کند، چه ارزش و اعتباری دارد و آیا چنین حکومتی قابل احترام جوامع ملل است؟

فقر ، عدم امنیت جانی، شرایط اسف ناک و سخت و بحرانی در جامعه، فشارهای همه جانبه سیاسی، زندان و شکنجه و تهدید، عدم نداشتن هیچگونه آزادی و دیگر مواردی که موجب مهاجرت خیل عظیمی از انسان های دنیا خصوصا جهان سوم و مذهب زده شده است. این غمناک است. اعدام بیداد می کند. طلاق، دختران فراری ، فحشاء ، بیداد می کند. جهان پر از ناله و ضجه ی انسان شده است. ستمکشان بر آمارشان افزوده می شود. مردمانی که در زندان سرنوشت تلخ تری دارند.

رفیق بان کی مون

چه اندازه حاضرید حتی در تخیل خودتان فرزندان خودتان را جایگزین کودکان ستمدیده و فقیر دنیا کنید؟ هم شما ، هم من ، بخوبی می دانیم تصاویر توی قاب جادویی ، همه ی حقیقت نیست و چقدر از وقایع تلخ و دردناک، رفتارهای غیر انسانی و غیر اخلاقی، را به نمایش نمی گذارند. سانسور گویا قانون

جامعه ی بشری شده است. دروغ نگفتن خود دروغ دیگری است. ولی اگر بشر یکساعت دروغ نگوید جهان برای همیشه درست خواهد شد. اما همین اندک حقایق انسان را به وحشت می اندازد از اینکه در چنین جهانی زندگی می کند. وضعیت کارگران جهان اسف ناک است. با وضع دلخراشی به پست ترین کارها تن می دهند. بی آنکه در قبال زحمت و رنجی که می کشند، دستمزد مناسبی در حد زنده ماندن دریافت کنند. سوالم این است آیا سازمان ملل بعنوان یک متولی جهانی می تواند برای رفع نابرابری های اجتماعی ، بی عدالتی ها و ظلم های روی کارگران، اقدام کند؟ قدرت رویارویی با سرمایه دارهای جهانی که نبض بازارهای تجارت های قانونی و غیر قانونی کالا و انسان هستند را دارد؟ چه اندازه نظارت و کنترل از سوی سازمان ملل صورت می گیرد؟ جوامع ملل چه اندازه بیانیه ی حقوق بشر را رعایت می کنند؟ نسبت به تخلفات و قانون شکن ها واکنش نشان می دهد؟ ما زندگانی را می بازیم و در تصور ماست که به یک پیشرفت چشمگیر رسیده ایم. چطور ممکن است عده ای تمام زحمات و دسترنج و تلاش نیم قرن بزرگان دیروز تاریخ را به یکباره و یا آهسته آهسته به باد بدهیم؟ کسانی که بنای زندگی را خردمندانه و از روی عشق به بشریت چیده اند و کسانی نابخردانه درصدد ویرانی بناهای زندگی برآمده اند. کشورهای جهان سوم، می بایست جهان سوم می شدند یا اینکه کشورهای ابرقدرت در جهان سومی می بایست جهان سوم می شدند یا اینکه ابرقدرت در جهان سومی شدن آنها نقشی اساسی را ایفا کرده اند و تمایل به عقب ماندگی در دیگر ممالک دارند؟

همه چیز را ، کشور را ، شهر را ، ایالت را، انسان ها را هوشمندانه مرزبندی کرده اند و ماهرانه به جنگ و جدال های داخلی و درون مرزی بعضی از کشورها دامن می زنند تا آنها به سادگی از منابع آن کشور تغذیه کنند. قاب جادویی که کودک را میخکوب کرده است می دانم دروغ نمی گوید. دولت ها موظف هستند آزادی و امنیت و آسایش مردم اشان را فراهم کنند و که کمتر با چنین پدیده ای مواجه هستیم. برابری و برادری انسان ها نباید یکی از دغدغه های اصلی حاکمین و سران سیاسی باشد؟

انسان را چرا استثمار می کنند؟ راستی لحظه ای تحمل دیدن صحنه بیگاری و بردگی کودکانمان را داریم؟ ورق زدن سرگذشت انسان ها غم انگیز است. آنقدر سخت و دردناک که انسان از انسان بودن خویش پشیمان می شود.

قاب جادویی حکایت های تلخ را نمایش می دهد و کودکم هنوز می پرسد آیا انسان است و برای انسان بودن باید کسی را بکشد؟ از جنگ چگونه اسطوره ساخته اند و قهرمانانی افسانه ای خلق کرده اند که نماد و مظهر و الگوی نسل جدید شده است. سینما به این خشونت های نژاد پرستانه دامن می زند. هر کشوری از طریق هنر نیز درصدد کوبیدن کشورهای رقیب است و به این فکر نمی کنند که نسل جوان تحت تاثیر چنین جنگ های هدفمندانه ی سینمایی گرفتار می شوند. دموکراسی زاییده ی هنر است وای به روزی که هنر را نیز محدود و محصور کنند و یا هنر را ابزار ترفندهای سیاسی کنند. با چه منطقی کودکانمان را بفهمانیم که جنگ پدیده ی خوبی نیست. ممنوع آزاری زشت ترین رفتار آدمی است. بگویم شمایل و ساختار انسان برای انسان بودن کفایت نمی کند و باید شرافت و اخلاق را مد نظر داشت. چگونه بگویم که شرافت را نابود کرده اند. به کودکم بگویم قاب جادویی تنها نشان دهنده ی روزگار تلخ و بی انسانی را نشان می دهد و نباید از چنین تصویرهای خشنی الگو برداری کرد.

آری ، من از یک جغرافیا نیستم. من از اهالی زمین هستم . من پشت پنجره ایستاده ام و کودکم پای اقب جادویی اخبار را نمی داند تا کجا می خواهد دنبال کند و هنوز می پرسد چرا انسان، انسان را می کشد؟ راستی ! چرا انسان ، انسان را استثمار می کند؟ چرا انسان ، انسان را به حقارت می کشد؟ چرا انسان، انسان را بخاطر عقاید آزادمنشانه اش شکنجه و اعدام می کند؟ چرا انسان برای راحتی خودش، فقر و فلاکت برای دیگر انسان ها می خواهد؟ چرا انسان، انسانی را سنگسار می کند؟ چرا انسان، رنج دیگر انسان را می خواهد؟ چرا انسان باید رنج بکشد؟ چرا ظلم و ستم؟ تمام این بدبختی ها و مصیبت ها تا کجای تاریخ تداوم خواهد داشت؟

برتولت برشت فریاد کشید: (شومی سرنوشت آدمیان کار دیگر آدمیان است)

و چارلی چاپلین داد زد: (وقتی یک نفر آدم می کشد ما او را قاتل و وحشی می خوانیم ولی کسی که دسترو قتل میلیونها انسان را صادر می کند، به او افتخار می کنیم)

ماکسیم گورکی امروز را به خوبی پیش بینی کرده بود که رو به قرن نعره کشید: (کار آدمی رفته رفته به جایی می کشد که دیگر از خودش می ترسد)

ما از انسانیت فاصله گرفته ایم. از هم دور شده ایم. دلم آواز انقلابی ویکتور خارا می خواهد. دلم برای صحبت های پرشور و انقلابی تر رفیق چه گوارا و اراده ی آهنین گاندی و صبر ماندلا تنگ است. دلم

برای مهربانی های مادرترزا تنگ است و حتی برای شهامت پاتریس لومومبا و اشعار امه سه زر. دلم برای آنتوان دوستن اگزوپری تنگ است تا برایم بگوید سازده کوچولوش کجای جهان هستی پرسه می زند؟ دلم می خواهد ماکسیم گورکی بزرگ ، قصه های تلخ روزگار را برایم تعریف کند. دلم برای تمام بشر تنگ است.

شب از نیمه گذشته و من پشت پنجره به صدای جیغی گوش می دهم که گویا تمام مصیبت و اندوه جهان در آن خلاصه شده است. جیغی دردناک و کشنده که خبر از شومی سرنوشت تلخ بشر می دهد. کودکم همچنان می پرسد چرا این ها می کشند و کشته می شوند؟ و من می اندیشم چگونه جنگ، فقر و گرسنگی، تجارت انسان ، برده داری ، انسان آزاری را پایان بدهیم؟ دستمال کوچک من چرا قدرت ندارد مصیبت های توی قاب جادویی را تمیز کند و جهان عوض بشود؟ باز می اندیشم در کنار جیغی از عمق زندگی و جهان، نعره ی انسان دوستانه ی کسی هم هست و به امید آن صدا ایستاده ام تا با او همصدا و همقدم شوم. می دانم قدم اول را او برداشته و نفر دوم اگر من باشم و صدها نفر برای نجات زندگی صف خواهند کشید و ملت های ستمدیده ی دنیا برای رهایی از زنجیر بردگی و پایداری انسانیت یکصدا فریاد سر خواهند داد و می دانم به زودی صدای انساندوستانه ی انسانی را از کنج جهان خواهیم شنید . قاب جادویی هر چه می خواهد برای کودکم حکایت های تلخ را اعلام کند و می دانم کودکم پاهایش را، دست هایش را، قلبش را به من ، به زندگی ، به دیگر آزادیخواهان بشر دوست خواهد بخشید و ما بلندتر از مسلسل های بی رحم فریاد زندگی می کشیم.

آری رفیق بان کی مون

من از یک جغرافیا نیستم . مهم این است که من هنوز یک انسانم. یک انسان. از سرزمین ایران که بیخ گوش دنیا زمزمه ی دوستی سر داده ام. من هنوز یک انسان مانده ام. یک انسان.

کوتاه گویی

* جنگ گویا نمی خواهد از زندگی انسان ها محو شو، آدم ها از صحنه های وحشتناک و تکان دهنده ی جنگ درست نمی شوند، بلکه حس جنگیدن در آنها تقویت می شود. این عجیب نیست؟

* اگر انسان ها از مسئولیت خودشان فرار نکنند، هیچ خطری آینده را تهدید نمی کند

* ارزش زندگی فراتر از تصورات ما آدمیان است. پس به زندگی آنطور که شایسته اش است ، احترام بگذارید.

* هیچ مرده ای نیاز به دسته گلی ندارد. این زنده ها هستند که فقط به یک شاخه گل نیازمند هستند. فقط یک شاخه گل.

* انسان ها اگر قدر و منزلت خود را می دانستند و کشف می کردند، هیچ وقت برای دیگر کشی دست به اسلحه نمی بردند و متجاوز نمی شدند.

* عالمانی که از علم اشان بر علیه جامعه ی بشریت استفاده می کنند را باید مچاله شده در سطل اشغال زندگی پرتاب کرد.

* سازندگان بمب از خود بمب خطرناکترند.

* احمقانه نیست عده ای متفکر و متخصص بهترین دستگاه ها را برای نابودی و شکنجه ی انسان ها خلق کنند و جوایزها بگیرند؟

* ما امروزمان را مدیون زحمات و دسترنج های بزرگ مردان دیروز هستیم که همه چیز را برای ما فراهم کردند، ما برای آیندگان چه کار بزرگی و درستی انجام داده ایم؟

* گلوله ترسناکترین صدای زندگی است که به زندگی پایان می دهد.

* کاش جنگجوها همان اندازه برای کشتن تعلیم می بینند، برای دوست داشتن هم مهارتی بخرج می دادند.

*صدای نعره ی خونخواری ، ته دل هر کسی را خالی می کند.

*شکستن یک تفنگ یعنی نجات صد تا دل، صد تا زندگی و صدتا انسان.